

مخاطرات رشد در سیاست بین‌الملل

رضا سیمبر^۱*

سجاد بهرامی مقدم^۲

چکیده

دولت‌ها پیوسته در تقوای افزایش قدرت‌اند. افزایش قدرت یک دولت در سطوح محلی، منطقه‌ای یا بین‌المللی، گاهی با واکنش‌های شدت‌مقابله‌جویانه و گاهی نیز با واکنش‌های کمتر مقابله‌جویانه دیگر دولت‌ها مواجه است. دولت‌های در حال رشد با محدودیت‌های یکسانی از سوی قدرت‌های مسلط بیرونی مواجه نمی‌شوند. چرا و چه هنگامی رشد دولت‌ها، مخاطره‌آمیز است؟ چه پیوندی بین افزایش قدرت ملی دولت‌ها و کشمکش‌های بین‌المللی وجود دارد؟ چه هنگام یک دولت در حال رشد با محدودیت‌های بیرونی بیشتری مواجه می‌شود؟ این پژوهش به شیوه‌تنبینی به بررسی این فرضیه پرداخته است که، اگر افزایش قدرت یک دولت تهدید آمیز دریافته شود سبب تحریک دیگر دولت‌ها به مقابله‌جویی خواهد شد و دیگر دولت‌ها بر محدودیت‌های دولت در حال رشد می‌افزایند. در این مقاله حساسیت‌زایی رشد از منظر نظریه‌های رئالیستی، لیبرالیستی، تکوین‌گرایی و مکتب انگلیسی مورد بررسی قرار گرفته و سرانجام رهیافت تلفیقی رشد صلح‌آمیز که ادبیاتی به نسبت نو در دیسپلین روابط بین‌الملل دارد مطرح شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که بر خلاف باور رایج مسئله محدودیت‌های محیط بیرونی علیه دولت‌های در حال رشد دلایلی سیستمیک دارد و سرشت سیستم بین‌المللی محدودیت‌هایی ساختاری برای رشد دولت‌ها ایجاد می‌کند و هر چه رشد قدرت‌های نوظهور، تهدید آمیزتر دریافته شود، حساسیت بیشتری تولید می‌کند و سبب تحریک دیگر دولت‌ها به مقابله‌جویی بیشتر می‌شود. **واژه‌های کلیدی:** انتقال قدرت، تهدید، هنجارها، نظم بین‌المللی، رشد صلح‌آمیز.

۱- استاد روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

۲- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

* نویسنده مسؤول، ایمیل: Rezasimbar@hotmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۸

فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۳، صص ۳۹-۷



فصلنامه علمی پژوهشی
سیاست جهانی،
دوره سوم، شماره اول،
بهار ۱۳۹۳

مقدمه

تاریخ سیاست بین الملل داستان ظهور و افول دولت‌ها و مناطق مختلف است. تاریخ شاهد ظهور و افول دولت شهرهای یونان، دولت‌های اروپایی و قدرت‌های جهانی در عصر مدرن بوده است. بعنوان یک بررسی تاریخی هرودوت افزایش قدرت دولت شهرهای ضعیف و افول دولت شهرهای قدرتمند یونان باستان را توصیف کرده است. در بررسی ریشه جنگ‌های پلوپونزی، توسیدید بین افزایش قدرت دولت شهرهای یونان باستان و وقوع جنگ پیوند برقرار کرده است و توضیح می‌دهد که چگونه غالباً افزایش قدرت یک دولت شهر سبب ترس دیگری و آغاز جنگ می‌شده است. در عصر مدرن در قاره اروپا در فاصله ۱۶۴۸ تا ۱۸۱۵ اسپانیا، هلند و سوئد وضعیت قدرت بزرگ را از دست دادند و در طول قرن نوزدهم فرانسه، بریتانیا، روسیه، اتریش و سپس آلمان وضعیت انحصاری قدرت بزرگ را حفظ کردند و از اواخر این قرن، ایالات متحده و ژاپن در خارج از قاره اروپا به جمع قدرت‌های بزرگ پیوستند. هر دو دولت برای دهه‌های متوالی در انزوای رشد کرده بودند و از اوایل قرن بیستم بود که بر معادلات قدرت‌های غربی تاثیر گذار شدند.

از اوایل دهه ۱۹۵۰ هیچ دولت جدیدی به وضعیت قدرت بزرگ جهانی دست نیافته است، فراتر از آن تا پایان قرن یکی از دو ابرقدرت فروپاشید. از اواسط نیمه دوم قرن بیستم ژاپن و آلمان این بار به شیوه‌ای متفاوت از گذشته به جمع دولت‌های قدرتمند پیوستند. در دهه‌های نزدیکتر، از اواخر قرن بیستم شاهد رشد شماری از دولت‌ها از جمله چین، هند و برزیل بوده‌ایم. چین فقیر سه دهه پیش، هم اکنون مستعدترین دولت برای پیوستن به جایگاه قدرت‌های جهانی است و قدرت نوظهور برزیل که تا چند دهه گذشته یکی از بحرانی‌ترین اقتصادهای جهان محسوب می‌شد هم اکنون در زمره موفق‌ترین اقتصادهای نوظهور درآمدی است.

وضعیت نسبی شماری دیگر از دولت‌های کوچک نیز بهبود یافته است. در طول نیمه دوم سده بیستم سنگاپور از یک جزیره با اقتصاد کشاورزی سنتی و



مخاطرات رشد
در سیاست بین الملل

ماهگیری به جمع دولت‌های ثروتمند پیوسته است و کره جنوبی از یک کشور عقب مانده به یکی از موفق‌ترین دولت‌های توسعه یافته تبدیل شده است. برخی از دولت‌ها نیز در طول قرن گذشته منزلت نسبی‌شان را از دست داده‌اند. مسکو از وضعیت یک ابرقدرت جهانی به جایگاه یک چالش‌گر منطقه‌ای تنزل یافته است. برخی از دولت‌ها نیز با تضییقات شدیدتر و محدودیت‌های بیشتر محیط بیرونی برای رشد مواجه شده‌اند. عراق سرانجام پس از بیش از یک دهه تحریم‌های تحلیل برنده در پی یک جنگ نابرابر جایگاه منطقه‌ایش را در خلیج فارس از دست داده و به حوزه‌ای برای نفوذ همسایگان تبدیل شده است. در خاور دور، کره شمالی مورد شدیدترین محدودیت‌های بیرونی واقع شده است و با اندک پیوندهایی با جهان بیرونی به سختی و درانزوا به افزایش قابلیت‌های نظامی مشغول شده است. ایران بعنوان یک نمونه دیگر در طول دهه گذشته با موانع بیشتری از سوی غرب و شورای امنیت سازمان ملل متحد مواجه شده است و ایالات متحده بعنوان قدرتمندترین دولت گیتی انزوای ایران و تحلیل بردن قابلیت‌هایش را در دستور کار قرار داده است.

تاریخ شاهد ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ و رشد یا تنزل قدرت‌های کوچکتر بوده است. اما دولت‌ها در محیط بین‌المللی با امکانات و محدودیت‌های یکسانی مواجه نمی‌شوند. برخی با محدودیت‌های بیرونی کمتر و برخی با محدودیت‌های بیرونی بیشتر مواجه‌اند. چرا برخی از دولت‌ها با محدودیت‌های بیرونی بیشتری برای رشد مواجه می‌شوند؟

در پاسخ به پرسش پژوهش این فرضیه مطرح شده است که، اگر افزایش قدرت یک دولت تهدید آمیز دریافته شود سبب تحریک دیگر دولت‌ها به مقابله‌جویی خواهد شد و دیگر دولت‌ها بر محدودیت‌های دولت در حال رشد می‌افزایند. این پژوهش بیش از بررسی مصادیق تاریخی، برکنکاش در نظریه‌های روابط بین‌الملل جهت تبیین مسئله محدودیت‌های بیرونی قدرت‌های در حال رشد در سیاست بین‌المللی متمرکز است. افزایش قدرت دولت‌ها از منظر نظریه‌های رئالیستی، لیبرالیستی،

تکوین گرایی، مکتب انگلیسی مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در نهایت به رهیافت جدید تلفیقی رشد صلح آمیز در سیاست بین‌الملل خواهیم پرداخت.

۱. ادبیات پژوهش

در طول تاریخ، انتقال قدرت در سیستم بین‌المللی غالباً با مخاطره جنگ همراه بوده است. ای اچ کار در کتاب بحران بیست ساله، به پیوند بین جابجایی قدرت و مسئله جنگ اشاره کرده است و بر این باور است که غالباً قدرت‌های بزرگ از دل جنگ‌های بزرگ برمی‌خیزند و انتقال قدرت پیوسته با رخداد جنگ‌های بزرگ توأم بوده است. کار مسئله انتقال صلح‌آمیز قدرت از هژمون مسلط به هژمون نوظهور را معمایی اساسی در قلب سیاست بین‌الملل خوانده‌است، اما به تبیین و تشریح آن نپرداخته است (Carr, 1964). ارگانسکی در کتاب سیاست جهان، به مسئله چگونگی انتقال قدرت در نظام بین‌المللی پرداخته و بر این باور است که در عرصه جهانی جابجایی قدرت مسلط با یک قدرت نوظهور همواره با جنگ همراه بوده است (Organski, 1953). از یک چشم انداز تاریخی، توین بی در جنگ و تمدن، بر این باور است که تاریخ سیاست بین‌الملل شاهد چرخه‌هایی از صلح و سپس کشمکش بر سر تسلط بر نظام بین‌المللی است.

بدین‌گونه که تسلط یک دولت بر نظام بین‌المللی سبب شکل‌گیری دوره‌ای از صلح می‌شود. سپس در پی رشد قدرت‌های نوظهور دوره‌ای از کشمکش مابین قدرت نوظهور و قدرت مسلط آغاز می‌شود. کشمکشی که به یک جنگ بزرگ می‌انجامد و تا هنگامی که نظم جدید مستقر می‌شود کشمکش و جنگ ادامه می‌یابد و پس از آن دگر باره دوره‌ای از صلح جهانی آغاز می‌شود.

کوینسی رایت نیز در کتاب مطالعه جنگ، چنین باوری دارد (Wright, 1965). براین اساس انتقال قدرت در نظام بین‌الملل از طریق مکانیزم جنگ و به شیوه‌ای غیر صلح‌آمیز تحقق می‌پذیرد. چارلز دوران رشد قدرت‌های نوظهور و افول قدرت‌های مسلط را سبب جنگ‌های بزرگ در نظام بین‌الملل می‌داند.



مخاطرات رشد
در سیاست بین‌الملل

دوران در ۱۹۹۱ به بررسی چشم انداز آینده سیستم بین‌المللی پرداخت و تاکید کرد که تغییر در سیاست بین‌الملل غالباً با جنگ‌های بزرگ همراه بوده است. دوران بر این باور است که در آینده تغییر می‌تواند صلح‌آمیز باشد. اما وی به بررسی چگونگی امکان‌پذیری تغییر مسالمت‌آمیز در جایجایی قدرت در نظام بین‌الملل نمی‌پردازد. از منظر وی تغییر از سیستم دو قطبی به سیستم تک قطبی یک تغییر اتفاقی بوده است که با یک جنگ بزرگ توأم نشده است.

گیلپین در اثرش جنگ و تغییر در سیاست جهان، بر این باور است که تغییر در سیستم بین‌المللی از طریق جنگ‌های هژمونیک انجام می‌شود. از منظر وی هنگامی که هژمون مسلط پیشاهنگی در رشد اقتصادی و فناوری را از دست بدهد در بلند مدت توازن قدرت به نفع هژمون نوظهور تغییر می‌یابد و در نتیجه هزینه‌های حفاظت از نظم برای هژمون مسلط افزایش می‌یابد و انتقال قدرت از هژمون مسلط به هژمون نوظهور با توسل به یک جنگ بزرگ هژمونیک تکمیل می‌شود، سپس هژمون نوظهور در نظام بین‌المللی مسلط شده و قواعد نظم جدید را سامان می‌بخشد (Gilpin, 1981).

بر این اساس اختلاف در نرخ رشد عاملی مهم در جایجایی قدرت در نظام بین‌الملل است. هژمون نوظهور هنگامی که محاسبه کند که منفعت تغییر با توسل به جنگ بیش از هزینه‌های آن است برای واژگون کردن هژمون مسلط و جایگزین شدن، به سوی جنگ هژمونیک می‌رود. گاهی نیز هژمون‌های مسلط به جنگ‌های پیشگیرانه بر علیه هژمون‌های نوظهور مبادرت می‌کنند. بنابراین به باور گیلپین، نابرابری در توسعه اقتصادی، تکنولوژیکی به چرخه‌ای از انتقال قدرت می‌انجامد که با جنگ کامل می‌شود.

پال‌کندی نیز که برای بیش از سه دهه دل مشغول بررسی ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ بوده است. در کتاب ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ، اقتصاد سیاسی را برای مطالعه رشد قدرت‌های بزرگ برگزیده است و از منظر وی تغییرات تکنولوژیکی، دموگرافیکی و رشد اقتصادی سبب‌ساز دگرگونی‌های بزرگ در سیاست بین‌الملل هستند. وی سقوط قدرت‌های بزرگ را ناشی از افزایش تدریجی هزینه‌های

اقتصادی و نظامی آنها در فراسوی دریاها می‌داند (Kennedy, 1987). حفاظت از نظم جهانی هزینه دارد و هزینه‌های اقتصادی و نظامی حفاظت از نظم به تدریج بر مزایای آن پیشی گرفته و قدرت مسلطی که حافظ نظم جهانی است افول می‌کند. از این منظر هزینه‌های خارج از ظرفیت همواره سبب سقوط قدرت‌های بزرگ در طول تاریخ شده‌است. مدلسکی در کتاب چرخه‌های بلند در سیاست جهانی، نظریه چرخه طولانی را ارائه داده است که بر اساس آن الگوهای کشمکش و رهبری جهان را از ۱۴۹۴ توضیح داده است و پنج چرخه بلند حدوداً یکصد ساله را شناسایی کرده است. در دیدگاه وی هر چرخه طولانی با یک جنگ جهانی آغاز می‌شود که در نتیجه آن یک دولت مجرد بعنوان قدرت جهانی جدید ظاهر می‌شود و با معاهدات و توافقات پس از جنگ قواعد و ترتیبات نظم جدید جهانی را مشخص کرده و مشروعیت می‌بخشد سپس در طول زمان مشروعیت دولت رهبری‌کننده از دست می‌رود و به همراه عدم تمرکز قدرت به یک جنگ جهانی دیگر و ظهور یک قدرت مجرد مسلط جدید می‌انجامد (Modeleski, 1987).

ارگانسکی در سیاست جهان در ۱۹۵۸ انتقال قدرت را به جنگ در بین قدرت‌های بزرگ پیوند داده است. وی بر این باور است که در دوره‌های انتقال قدرت، احتمال وقوع جنگ‌های بزرگ افزایش می‌یابد. نظریه انتقال قدرت ارگانسکی اساسی برای سایر نظریه‌های انتقال قدرت بوده است.

نظریه انتقال قدرت دوران، ثبات هژمونیک کوهن، نظریه پیشوایی هژمونیک گیلپین، چرخه طولانی رهبری مدلسکی، همگی پس از نظریه انتقال قدرت ارگانسکی مطرح شده‌اند. نظریه انتقال قدرت بطور کلی اختلاف در نرخ رشد اقتصادی کشورها را در بلند مدت اساسی‌ترین نیروی تغییر در سیستم بین‌المللی می‌داند. همان‌گونه که قدرت یک ملت جدید و نوظهور افزایش می‌یابد سهم هژمون مسلط از قدرت جهانی کاهش می‌یابد و به همان میزان هژمون مسلط به چالش گرفته می‌شود و چنین چالشی نهایتاً به جنگی بزرگ میان قدرت نوظهور و قدرت مسلط و متحدینشان می‌انجامد. بنابراین کشمکش هژمونیک در پی تقلا برای بازتوزیع

قدرت در نظام بین الملل و تقلاي هژمون مسلط برای حفظ وضعیت خویش ظاهر می‌شود. که این بازتوزیع قدرت در عرصه جهانی پی‌آمد و محصول نرخ‌های مختلف رشد اقتصادی در میان ملت‌هاست. نظریه‌های انتقال قدرت باور دارند که سیستم بین‌المللی سلسله مراتبی است و در هر برهه تاریخی یک دولت مجرد بر سلسله مراتب بین‌المللی مسلط شده و رهبری نظم بین‌المللی را بر عهده می‌گیرد و دیگر دولت‌ها از نظم موجود راضی هستند اما در طول زمان بر قدرت یک ملت دیگر با نرخ بالاتر رشد اقتصادی افزوده می‌شود و زوال نسبی هژمون مسلط آغاز می‌شود. افزایش قدرت دولت نوظهور و زوال نسبی هژمون مسلط در نهایت به یک جنگ بزرگ می‌انجامد و طی یک جنگ بزرگ قدرت نوظهور جایگزین قدرت مسلط پیشین می‌شود. مفروضه اساسی این نظریه‌ها این است که هنگامی که شکاف قدرت، بین قدرت نوظهور و هژمون مسلط کاهش یابد احتمال وقوع جنگ افزایش می‌یابد و در پی آن توازن و برابری قدرت میان هژمون نوظهور و هژمون مسلط به وقوع جنگ و دگرگونی نظم بین‌المللی می‌انجامد.

این نظریه نابرابری قدرت و نارضایتی از وضع موجود را نشانه‌های وقوع جنگ‌های بزرگ تلقی می‌نمایند. فراتر از نظریه‌های کلاسیک انتقال قدرت، در دهه گذشته باتوجه به رشد قدرت‌های نوظهور از قبیل هند، برزیل، آفریقای جنوبی و بویژه چین در حوزه روابط بین الملل آثار ارزشمندی در این زمینه نگاشته شده است.

چارلز کویچان در کتاب جایجایی قدرت: دگرگونی صلح آمیز نظم بین‌المللی به بررسی امکان انتقال قدرت به شیوه صلح آمیز در سیستم بین‌المللی پرداخته است (Kupchan, 2000). کویچان در این کتاب به آرایه یک چارچوب مفهومی برای تبیین رشد صلح آمیز می‌پردازد.

بری بوزان در پژوهشی با عنوان چین در جامعه بین‌المللی، با طرح این پرسش که آیا رشد صلح آمیز امکانپذیر است؟ از منظر مکتب انگلیسی به بررسی رشد چین پرداخته و با توجه به نگرش چین به نهادهای جامعه بین‌المللی این گونه ارزیابی می‌کند که رشد چین در سی سال پیش رو با چالش‌های بیشتری نسبت به سه دهه

گذشته مواجه خواهد شد (Buzan, 2010). دیدگاه بوزان سپس مورد نقد و بررسی کوین یاکینگ قرار گرفته، بوزان در برابر یاکینگ بر چالش برانگیز بودن رشد چین تاکید می‌کند. میشل کاکس و بوزان در یک پژوهش مشترک به مقایسه تطبیقی رشد چین و ایالات متحده به وضعیت قدرت‌های بزرگ جهانی پرداخته‌اند و رشد امریکا و چگونگی جایگزین شدن امریکا و بریتانیا را به عنوان قدرت‌های بزرگ مورد بررسی قرار داده‌اند و سپس به بررسی ویژگی‌های ساختاری نظم کنونی و چگونگی انتقال قدرت از ایالات متحده به چین در سده بیست و یکم پرداخته و زوایای رشد چین را مورد بررسی قرار داده‌اند (Cox and Buzan, 2013).

جان مرشایمر در کتاب تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، از منظر یک رئالیست تهاجمی به ظهور هژمون‌های منطقه‌ای می‌پردازد و این دیدگاه را ارایه کرده است که قدرت‌های بزرگ در درجه اول محیط پیرامونی‌شان را مطابق نیازهای امنیتی خویش شکل می‌دهند و هژمون‌ها، دیگر قدرت‌ها را ناگزیر از ترک منطقه مجاورشان می‌کنند. سپس استراتژی‌هایی را برای ممانعت از ظهور یک هژمون رقیب در دیگر مناطق بکار می‌گیرند. مرشایمر در این اثر و دیگر پژوهش‌هایی که در زمینه ظهور چین نگاشته است باور دارد که ظهور چین به طرز غیر قابل اجتنابی غیر صلح آمیز خواهد بود و به کشمکش و رقابت امنیتی با ایالات متحده با احتمال بالای جنگ خواهد. انجامید رندل شولراز دیگر نظریه پردازان رئالیستی به بررسی چالش‌های قدرت‌های در حال رشد برای نظم بین‌المللی پرداخته و استراتژی‌های متفاوتی را که قدرت‌های بزرگ در مواجهه با دولت‌های در حال رشد در دسترس دارند مورد بررسی قرار داده است (Alastair and Ross, 2004).

سپس دیگر همکاران به بررسی امکان رشد صلح آمیز چین در پیوند با همسایگان پرداخته‌اند. علاوه بر آثار مذکور آثار دیگری در این زمینه به نگارش درآمده است از جمله جان آیکنبری و همکاران در پژوهشی که با حمایت موسسه رند انجام شده به بررسی چالش‌های قدرت‌های نوظهور و ظرفیت نظم نهادینه غربی برای پذیرش این قدرت‌ها پرداخته‌اند و یا کسینجر و روزکرانس یا زنگ بی‌جین به

بررسی امکان ظهور مسالمت آمیز چین در سیاست بین الملل پرداخته اند. اما این آثار مسئله افزایش یا رشد قدرت دولت‌ها را به مثابه مسئله‌ای مفهومی در دیسپلین روابط بین الملل و از چشم اندازه‌های گوناگون نظری مورد بررسی قرار نداده‌اند. در این پژوهش به تبیین مسئله رشد از چشم اندازه‌های مختلف نظری روابط بین الملل می‌پردازیم تا زوایای مخاطرات ظهور قدرت‌های جدید را در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای و محلی مورد کنکاش قرار داده و سپس امکان‌پذیری رشد صلح آمیز را مورد بررسی قرار دهیم.

۲. پاسخ واقع‌گرایانه به افزایش قدرت دولت‌ها

رنالیسم در روابط بین الملل، در یک تقسیم بندی به رنالیسم کلاسیک و نئورنالیسم تقسیم شده است. نئورنالیسم نیز بر اساس نئورنالیسم تدافعی و نئورنالیسم تهاجمی دسته‌بندی و متمایز گردیده است. بر طبق رنالیسم کلاسیک منافع یک دولت در درجه اول بر اساس قدرت تعریف می‌شود رنالیسم کلاسیک ریشه افزایش قدرت دولت‌ها را در سرشت بشر می‌داند (Morgenthau, 1967:143). مورگنتا و راینهولد نیبور قدرت طلبی را زاده میل غریزی بشر به مسلط شدن بر دیگران می‌داند (لیتل و اسمیت، ۱۳۸۹: ۱۰۲). مارتین وایت در این خصوص بر این باور است که در رنالیسم کلاسیک این سرشت قدرت است که میل به گسترش دارد و تا جایی که با یک مانع همسنگ بیرونی مواجه نشود به رشد و توسعه طلبی ادامه می‌دهد. به باور مورگنتا پی‌گیری کسب قدرت برای دولت‌ها، فی‌نفسه هدف است و آنها به شیوه‌ای سیری ناپذیر در پی افزایش قدرت هستند بر طبق این دیدگاه دولت‌ها تمنای سیری ناپذیری برای افزایش قدرت دارند و قدرت مترادف با سلطه‌طلبی است و هنگامی که قدرت یک دولت به میزانی افزایش یابد که بتواند بر دیگر دولت‌ها سلطه یابد. دیگر دولت‌ها بر علیه قدرت در حال رشد، دست به اتحادهای مقابله‌جویانه می‌زنند و یا اینکه منابع درونی‌شان را ارتقاء می‌بخشند. لذا دیگر دولت‌ها در برابر دولتی که قدرتش در حال افزایش است به توازن قوا مبادرت می‌کنند. توازن قوا به معنای حالتی از امور، به صورتی است که هیچ قدرت واحدی در وضعیتی نیست که دارای تفوق باشد

تابتواند برای دیگران قانون وضع کند. توازن به دو شیوه افزایش قابلیت‌های درونی و یا پیوستن به اتحادهای بیرونی امکان‌پذیر است (Bull, 1968:32). بنابراین در رئالیسم کلاسیک، بویژه از منظر مورگنتا افزایش قدرت دولت‌ها ریشه در سرشت لایتغییر بشر دارد و افزایش قدرت با سلطه همراه است و دیگر دولت در برابر دولتی که قدرتش در حال افزایش دست به توازن قوا می‌زنند. مقابله جویی دیگر دولت‌ها با دولتی که قدرتش بیش از سایرین افزایش یافته است یک قاعده بنیادین در سیاست میان‌ملتهاست (Morgenthau, 1967:115-127).

نئورئالیسم انگیزش بقا در آنارشی را محرک دولت‌ها برای افزایش قدرت می‌داند. چرا که سیستم بین‌المللی یک سیستم آنارشیک است بدین معنا که فاقد یک حکومت جهانی و یا یک اقتدار مرکزی مشروع است که از بقای دولت‌ها در مواجهه با مخاطرات احتمالی نشأت گرفته از دیگر دولت‌ها، حفاظت کند. بنابراین دولت‌ها تنها با اتکاء به میزان قدرتی که دارند می‌توانند از امنیت ملی خود در عرصه سیاست بین‌المللی دفاع کنند. تحت ساختار آنارشیک سیستم بین‌المللی، از آنجا که تنها قدرت، ضامن بقای دولت‌هاست، آنها ناگزیر از افزایش قدرت‌اند. اما چه میزان از قدرت کافی است؟ رئالیسم تدافعی قدرت را نسبی می‌داند و میزان ضروری آن را در مقایسه با میزان قدرت دیگر دولت‌ها تعریف می‌کند و رئالیسم تهاجمی قدرت را مطلق می‌داند و بر این است که قدرت‌های بزرگ نیل به هژمونی جهانی دارند (Mearsheimer, 2003: 6). تا از این طریق بتوانند نسبت به امنیت و بقای خویش خاطر جمع شوند. اما در جهان واقعی دولت‌ها نمی‌توانند به هژمونی جهانی دست یابند لذا در منطقه پیرامونی‌شان تبدیل به یک هژمون شده و سعی می‌کنند مانع از رشد هژمون‌های رقیب در دیگر مناطق شوند.

از چشم انداز رئالیسم تهاجمی، قدرت‌های بزرگ سعی می‌کنند که میزان ثروت تحت کنترل خود را در جهان به حداکثر برسانند. چرا که ثروت اقتصادی پایه‌ای برای قدرت نظامی است. بر این اساس دولت‌های ثروتمندتر امکاناتی بیشتر برای تولید تسلیحات و افزایش توان نظامی‌شان دارند. قدرت‌های بزرگ به رونق و پویایی

اقتصادشان توجه دارند، تا از این طریق میزان قدرتشان را بیش از هر رقیبی افزایش دهند (Sampson, 2002:438). وضعیت ایده‌ال برای هر دولتی آن است که در حالی که خودش رشد اقتصادی بسیار سریعی دارد، رقبایش به کندی و به سختی رشد کنند دولت‌هایی که رشد افزایش ثروت ملی‌شان سریعتر است با واکنش دیگر دولت‌ها مواجه می‌شوند اما واکنش دولت‌ها نسبت به دولتی که ثروت اندوزی اقتصادی می‌کند سهل‌گیرانه‌تر از دولتی است که تولید و افزایش تسلیحات نظامی را در دستور کار قرار داده است. گرچه ثروت اقتصادی نیز در نهایت پایه‌ای برای قدرت نظامی و توان جنگاوری است.

بنابراین از چشم انداز رئالیسم تهاجمی مرشایمر دولت‌ها نسبت به افزایش قدرت یکدیگر با حساسیت می‌نگرند. حیات دولت‌ها تحت آنارشی است و دولت‌ها نسبت به نیات واقعی یکدیگر نامطمئن هستند. بعلاوه آنها توانایی‌هایی بیش و کم کشنده برای صدمه‌زدن به یکدیگر دارند. لذا یک دولت تنها هنگامی نسبت به بقای خویش اطمینان می‌یابد که بر کل سیستم بین‌المللی سلطه یابد. بر این اساس دولت‌ها نسبت به رشد یکدیگر با حساسیت می‌نگرند و آنها توانایی‌هایشان را برای مقابله با رشد رقبایشان بکار می‌گیرند (Mearsheimer, 2001:16). براساس نئورئالیسم افزایش قدرت یک دولت موجب ترس دیگر دولت‌ها شده و دیگر دول‌ها به مقابله جویی با قدرت در حال رشد مبادرت می‌کنند. بنابراین بر اساس نئورئالیسم دولت‌ها برای صیانت نفس است که برای دیگر دولت‌های در حال رشد محدودیت‌های بیرونی ایجاد می‌کنند. جان هرز در این باره بر این است که، خطاست اگر از پدیده جهان شمول رقابت بر سر قدرت نتیجه بگیریم که چیزی به نام غریزه مادرزادی و ذاتی میل برای قدرت و سلطه وجود دارد. بلکه تنها غریزه صیانت نفس وجود دارد که در دور باطل معمای امنیتی به رقابت برای قدرت هرچه بیشتر می‌انجامد (لیتل و اسمیت، ۱۳۸۹: ۱۰۲). والتز باوردارد که افزایش قدرت یک دولت فشارها و تهدیداتی بیرونی برای دیگر دولت‌ها ایجاد می‌کند و عدم قطعیت و معمای امنیتی بر شدت ترس دولت‌ها می‌افزاید (Waltz, 1979:87). والتز بر این است که رفتار دولت‌ها موجد پیامدهایی

ناخواسته است و تلاش دولت‌ها برای صیانت از خود، توام با پیامدهایی برای دیگر دولت‌هاست، و محدودیت‌های ساختاری را نمی‌توان با آرزوها به کنار گذاشت (والترز، ۱۳۹۲: ۱۷۷-۱۷۶). والت در فرمول بندی مجدد نظریه والتز، علاوه بر قدرت سه مولفه دیگر مجاورت، قابلیت تهاجمی و نیت و مقاصد تجاوزگرانه دولت‌ها را موجب تهدید آمیزتر جلوه شدن آنها می‌داند و تهدید آمیزترین دولت دیگر دولت‌ها را به ایجاد اتحادهای مقابله جویانه بر علیه خویش تحریک می‌کند. بنابراین تحریک آمیزترین رشد، رشد دولت‌هایی است که تهدید آمیزتر از سایرین دریافت شده و لذا با سخت‌ترین‌های بیرونی از سوی دیگر دولت‌ها مواجه می‌شوند (Walt, 1987:126).

روبرت گیلپین باور دارد که ریشه رشد درونی دولت‌ها در احساس ترس از عرصه بیرونی نهفته است. در پی تغییر توزیع نرخ رشد اقتصادی در بلند مدت، اقتصادهای مترقی با نرخ رشد بالا و نسبتاً پایدار بر قدرت ملی کشورهاشان می‌افزایند و در پی آن توزیع قدرت در بلند مدت در سیستم بین‌المللی تغییر می‌کند. به باور گیلپین، قدرت‌مندترین دولت در سیستم بین‌المللی ضرورتاً دولتی است که پویا ترین اقتصاد را داشته باشد. اما در طول زمان نرخ رشد اقتصادی کشورها تغییر می‌یابد. نرخ رشد اقتصادی در برخی از دیگر دولت‌ها به مرور از نرخ رشد اقتصادی قدرت‌مندترین دولت پیشی می‌گیرد و رفته رفته بر میزان ثروت و در نتیجه قدرت، کشور در حال رشد، افزوده شده و کشور در حال رشد به هژمونی نوظهور تبدیل می‌شود. رشد هژمون نوظهور و تنزل نسبی هژمون مسلط پیشین، مخاطره بروز یک کشمکش بزرگ را بر سر هژمونی در سیستم بین‌المللی افزایش می‌دهد. قدرت‌های نوظهور هنگامی که احساس کنند که مزیت‌های دگرگونی نظم موجود برایشان بیش از هزینه‌های آن است تقلا می‌کنند که نظم بین‌المللی را واژگون کنند. تقلا برای واژگونی نظم بین‌المللی به معنای به چالش کشیدن هژمون مسلط است. که در طول تاریخ، غالباً رقابت‌های بزرگ امنیتی را شدت بخشیده و توام با خشونت بوده است (Gilpin, 1981:35).

گیلپین باور دارد که رشد قدرت‌های نوظهور در مقیاس جهانی، غالباً به جنگ-های هژمونیک انجامیده است گاهی نیز هژمون‌های مسلط، پیش از آنکه هژمون نوظهور به اندازه کافی نیرومند شود بر علیه اش به جنگ‌های پیشگیرانه مبادرت کرده‌اند. رندل شولر از دیگر چهره‌های شناخته شده نئورئالیسم، دولت‌ها را به دو دسته دولت‌های تجدیدنظرطلب و دولت‌های حافظ وضع موجود تقسیم می‌کند و دولت‌های تجدید نظر طلب را به دو دسته دولت‌های تجدید نظر طلب با اهداف محدود و دولت‌های تجدید نظر طلب با اهداف نامحدود تقسیم کرده است (Schweller, 2006:76). دولت‌های تجدید نظر طلب با اهداف محدود دولتی‌هایی هستند که افزایش قدرتشان به هزینه قواعد و هنجارهای نظم موجود نیست بلکه آنها در درون نظم موجود در حال رشد هستند و دولت‌های تجدید نظر طلب با اهداف نامحدود دولتی‌هایی هستند که قواعد و هنجارهای نظم موجود را نمی‌پذیرند و در صدد واژگونی نظم هستند. رشد اینگونه دولت‌ها با حساسیت‌های شدیدی همراه است (Schweller, 1993:13).

دولت‌های حافظ وضع موجود استراتژی‌هایی برای تحلیل قابلیت‌های این گونه دولت‌ها در پیش می‌گیرند. استراتژی مهار ایالات متحده بر علیه شوروی در عصر جنگ سرد و سیاست تحریم ایران از سوی غرب در دهه گذشته بر این اساس تلاش دولت‌های حافظ وضع موجود برای ممانعت از رشد بیشتر دولت‌های انقلابی با اهداف تجدید نظر طلبانه نامحدود است (Schweller, 1992:34). بطور خلاصه از منظر رئالیسم افزایش قدرت دولت‌ها حساسیت زاست، خواه رشد ریشه در گزینه میل برای قدرت داشته باشد یا اینکه تقلایی برای صیانت از نفس در یک جهان آنارشیک باشد. از این منظر رشد حساسیت زاست و در محیط بیرونی تولید نا امنی و رقابت‌های امنیتی می‌کند، بنابراین محدودیت‌های بیرونی بر علیه دولت‌های در حال رشد، در سیاست بین‌المللی همیشگی است.

۳. قدرت‌های نوظهور و ماهیت متحول نظام بین‌المللی

لیبرالیسم بیش از آنکه بر کشمکش‌های بین‌المللی متمرکز باشد به همکاری‌های بین‌المللی توجه می‌کند. لیبرالیسم در درجه اول به ترجیحات درونی دولت‌ها توجه دارد. به جز نهادگرایی نئولیبرال که بطور غالب بر مفروضه‌های نئورئالیسم مبتنی است دیگر نحله‌های لیبرالیستی به تحول ماهیت روابط بین‌الملل و بازیگران توجه می‌کنند. لیبرالیسم بر خلاف رئالیسم به ترقی و پیشرفت در عرصه بین‌المللی باور دارد (Latham, 1993: 158). لیبرالیسم بر این است که محیط بین‌المللی یک محیط متحول است و روابط بین‌المللی درام همیشگی سیاست قدرت نیست. جان ایکنبری یک نظریه‌پرداز برجسته لیبرال، به مسئله نظم و رشد قدرت‌های نوظهور توجه کرده است. وی باور دارد که در طول قرن‌های گذشته همواره قدرت‌های بزرگ قواعد و هنجارهای نظم بین‌المللی را شکل داده‌اند و دیگر دولت‌ها در درون نظم بین‌المللی و بر اساس قواعد و هنجارهای نظم رشد یافته‌اند (Ikenberry, 2002: 237). از چشم انداز ایکنبری قدرت‌های بزرگ در دوره‌های مختلف به مثابه پشتوانه قواعد، هنجارها و نهادهای نظم بین‌المللی عمل کرده‌اند و دگرگونی در قدرت دولت‌ها به رقابت‌های بزرگ امنیتی منجر می‌شده و در پی جنگ‌های بزرگ، قدرت پیروز، نهادها را برای سامان‌دهی مجدد نظم بین‌المللی بکار می‌گرفته است و همواره دولت‌هایی که در درون نظم بین‌المللی و بر اساس قواعد و هنجارهای مستقر رشد یافته‌اند، با محدودیت‌های بیرونی کمتری مواجه شده‌اند (Stubbs and Geoffrey, 1994: 134). پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده بعنوان موثرترین و قدرتمندترین دولت، نظم را حول نهادها و قواعد و هنجارهای لیبرال شکل داده است (Ikenberry, 2001: 117). بنابراین نهادهای جهانی امروز بازتاب غلبه آمریکا در نیم قرن گذشته بر سیاست بین‌الملل هستند. ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم به مثابه قدرت پیروز، نظم بین‌المللی را حول آرایشی از نهادها بویژه سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، توافق تعرفه و تجارت یا گات و سپس سازمان تجارت جهانی و اتحادیه‌های امنیتی منطقه‌ای بنا نهاده است و پایان جنگ سرد سبب تحکیم این نظم

نهادینه غربی به رهبری ایالات متحده شده است. دولت‌هایی که خارج از این نظم هستند، بطور روز افزونی به موازات افزایش قابلیت‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی‌شان خود را بگونه ای روز افزون با نظم موجود منطبق می‌کنند. در طول نیم قرن گذشته دولت‌هایی که خارج از این نظم زیسته‌اند یا مثل اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی فروپاشیده‌اند و یا همچون ژاپن و آلمان از آغاز دوره پس از جنگ جهانی دوم به نظم پیوسته و در درون آن رشد یافته‌اند. نظم نهادینه غربی ماهیتی باز و پویا دارد و مزیت‌ها و مشوق‌هایی دارد که دیگر دولت‌ها را به پیوستن به خویش ترغیب می‌کند. از طرفی هزینه مقابله جویی و واژگونی این نظم سنگین است. دولت‌هایی که خارج از نظم نهادینه غربی در حال رشد هستند صرفاً با ایالات متحده مواجه نیستند بلکه با مجموعه‌ای شگرف از دولت‌های توسعه‌یافته سرمایه‌داری، نهادها و اتحادهای امریکایی مواجه‌اند. برای دولت‌های در حال رشد پیوستن به این نظم به مراتب کم هزینه‌تر از تلاش برای ویرانی آن است. از سویی نظم نهادینه غربی ماهیتی لیبرال دارد و از این ویژگی برخوردار است که ظرفیت و قابلیت پذیرش قدرت‌های نوظهور را دارد (Ikenberry, 2005:11).

دولت‌هایی که هم چون چین و روسیه خارج از این نظم نهادینه غربی در حال رشد هستند به اندازه کافی توانایی واژگونی کردن نظم را ندارند. بلکه آنها چالش‌هایی برای نظم بین‌المللی لیبرال هستند که رشدشان به نظم لیبرال وابسته است و از بنیان‌های تکنولوژیکی و مدرنیته غربی است که توسعه می‌یابند. دیگر قدرت‌های نوظهور کنونی از جمله، هند، برزیل و آفریقای جنوبی رغبت بیشتری برای پیوستن به این نظم نشان داده‌اند. دولت‌های در حال رشد در خارج از نظم نهادینه غربی در وضعیت بسیار متفاوتی از گذشته‌ها قرار دارند. نظم نهادینه غربی ساختاری بسیار سازمان‌یافته تر از نظم‌های گذشته دارد که در آن موقعیت هژمونیک ایالات متحده بعنوان دولت حافظ نظم نسبت به هژمون‌های گذشته تثبیت یافته‌تر است که به رغم تنزل نسبی وضعیت ایالات متحده و بحران‌هایی چون بحران مالی ۲۰۰۸ یا تنش بین قدرت‌های غربی بر سر بحران عراق و یا رشد گروه‌های تروریستی در خاورمیانه، منطق عمیق

این نظم، زنده و پویاست. ایکنبری باور دارد که نظم نهادینه غربی به مثابه موجودی زنده در سیاست بین الملل وجود دارد و بر سیاست‌ها و استراتژی‌های دیگر دولت‌ها تاثیر می‌گذارد و برای دیگر دولت‌ها پیوستن به این نظم آسان‌تر از به چالش کشیدن آن است. این نظم نهادینه غربی شامل مجموعه دولت‌های توسعه یافته اروپایی، امریکای شمالی، کشورهای توسعه یافته آسیا و اقیانوسیه بعلاوه نهادهای اقتصادی، سیاسی، رژیم‌های بین‌المللی و اتحادهای امریکایی است. رشد و افزایش قدرت برای دولت‌هایی که خارج از نظم بین‌المللی لیبرال هستند پرهزینه و دشوار است. ایالات-متحده به مثابه یک قدرت بزرگ از نظم نهادینه غربی حفاظت می‌کند چرا که بهترین شیوه ممکن برای تامین منافع ایالات متحده و یا هر قدرت بزرگ دیگری در پویایی و دوام نهادها، هنجارها و قواعد نهادینه شده جهانی نهفته است (Ikenberry, 2012:24). بنابراین دولت‌هایی که قواعد و هنجارهای نظم لیبرال را بپذیرند می‌توانند آسانتر رشد یابند و در درون نظم شان را ارتقا دهند و دولت‌هایی که قواعد و هنجارهای نظم نهادینه غربی را نمی‌پذیرند رشد آنها با حساسیت‌های بیشتری همراه خواهد بود و با سیاست‌های مقابله جویانه و محدودیت زای بیشتری در عرصه بین المللی مواجه می‌شوند.

روزکرانس از دیگر نظریه پردازان لیبرال باور دارد که ماهیت روابط بین‌الملل تغییر کرده است و بر این اساس رشد دولت‌ها در قرن بیست و یکم ضرورتاً با محدودیت‌های بیرونی قرن‌های گذشته مواجه نیست. در قرن نوزدهم زمین مهمترین منبع ثروت و در نتیجه قدرت ملی دولت‌ها بود. لذا فتح قلمرو بیشتر برای دولت‌ها یک مزیت محسوب می‌شد. در پی تحولات تکنولوژیکی زمین اهمیت گذشته را از دست داده است و سرمایه انسانی در قالب خدمات فوق تخصصی با استانداردهای بالا جایگزین منابع گذشته ثروت و قدرت شده است به طوریکه هزینه‌های نظامی-گری به نسبت مزیت‌هایی که از طریق صلح جویی برای دولت‌ها حاصل می‌شود افزایش بیشتری یافته است (Rosecrance, 2000:22).

براین اساس دولت‌ها می‌توانند با تمرکز بر توسعه داخلی معطوف به اقتصاد جهانی بر قدرتشان بیفزایند بدون اینکه موجب تحریک دیگر دولت‌ها به مقابله‌جویی شوند. بنابراین رشد مسالمت‌آمیز جایگزین توسعه طلبی نظامی شده است (Rosecrance, 1986:112). روزکرانس باور دارد که برخی از دولت‌ها از جمله ژاپن و آلمان در نیم قرن گذشته این مسیر را در پیش گرفته‌اند. که نشانه‌هایی بزرگ از تحول در ماهیت روابط بین‌المللی است. روزکرانس باور دارد که بطور اساسی ماهیت دولت‌ها به مثابه واحدهای اساسی نظم بین‌المللی در جوامع توسعه‌یافته سرمایه‌داری متحول شده‌است. به گونه‌ای که در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری، یعنی حوزه آتلانتیک و جنوب شرقی آسیا، ماهیت دولت‌ها دگرگون شده است و دولت‌ها از دولت‌های سرزمینی و نظامی‌گرایانه قرن‌های گذشته به دولت‌هایی تجاری و یا مجازی تبدیل شده‌اند. که بر خلاف قرن‌های هیجدهم و نوزدهم و حتی نیمه اول قرن بیستم سیاست‌های گذشته نظامی‌گرایانه را ترک کرده و بیش از سیاست قدرت به تجارت و افزایش بهره‌وری‌های اقتصادی روی آورده‌اند. این نوع از دولت‌ها بر تجارت و شکوفایی اقتصادی تمرکز دارند و نه بر سیاست قدرت و انباشت تسلیحات. بنابراین مسیری نوین برای رشد دولت‌ها ایجاد شده است که ناشی از تحول در ماهیت روابط بین‌الملل است. این تحولات بگونه‌ای رقم خورده است که دولت‌هایی که سیاست قدرت و تولید تسلیحات را در دستور کار قرار می‌دهند به مراتب از دولت‌هایی که در تکاپوی افزایش ثروت اقتصادی‌شان هستند، مزیت‌هایی کمتر کسب خواهند کرد و رفته رفته ضعیف تر خواهند شد (Rosencranc, 1977:113). از این منظر دولت‌ها می‌توانند با در پیش گرفتن هدف توسعه اقتصادی و اجتناب از تمرکز بر تولید و انباشت تسلیحات بدون تحریک دیگر دولت‌ها به مقابله‌جویی، رشد نمایند. علاوه بر نظریات ایکنبری و روزکرانس رهیافت شکل‌گیری جامعه امنیتی لیبرال دمکراسی - ها در این زمینه قابل بررسی است. بر این اساس جنگ بعنوان یک ابزار حل و فصل مسایل در بین لیبرال دمکراسی‌ها منسوخ شده است و رقابت قدرت و در جامعه

آتلانتيک از بين رفته است، بنابراین افزایش قدرت هر کدام از اعضای این جامعه موجب ترس دیگر اعضا نمی شود (Adler, 1998:36).

کارل دویچ در بررسی جوامع امنیتی دو جامعه امنیتی ادغام شده و کثرت گرا را از هم متمایز کرده است. جامعه امنیتی ادغام شده، جامعه ایست که تحت یک حاکمیت واحد شکل می یابد و جامعه امنیتی کثرت گرا، جامعه متشکل از دولت های مستقل است که در روابط بین شان، جنگ بعنوان یک ابزار ناپدید شده است. از این منظر دولت ها در درون جامعه امنیتی کثرت گرا از آنجا که یکدیگر را تهدیداتی وجودی نمی دانند، نسبت به افزایش مزیت های یکدیگر حساسیت ندارند. بلکه آنها بیش از کشمکش بر همکاری متمرکز می شوند. در عرصه بین المللی کنونی از چشم انداز دویچ، جامعه اتلانتيک که شامل دولت های اروپایی، ایالات متحده و کانادا است یک جامعه امنیتی کثرت گرا محسوب می شود که حوزه محدود دارد.

۴. قدرت های نوظهور و تکوین معنایی تعارض و همکاری

تکوین گرایی بر این باور است که فکت ها به خودی خود فاقد معنا هستند و این فاعل شناسا یا ما هستیم که به آنها معنا می بخشیم و به شیوه ای بین الاذهانی دنیای اجتماعی مان را می سازیم (Guzzini, 1993:43). اما این بدین معنا نیست که یک فرد بتواند دنیای اجتماعی را به تنهایی بسازد بلکه ایده ها و معانی بین الاذهانی هستند که قوام می یابند و دنیای اجتماعی را معنا می بخشند (Adler, 2002:67).

بر اساس تکوین گرایی آنارشی به خودی خود فاقد معناست و این واحدها یا دولت ها هستند که بصورت بین الاذهانی آنارشی را معنا می بخشند. در این خصوص ونت سه فرهنگ متفاوت آنارشی را توصیف کرده است. فرهنگ کانتی، فرهنگ لاکي و فرهنگ هابزی (Wendt, 2000:132-138). ونت باور دارد که آنارشی به خودی خود سببی برای تعارض در عرصه سیاست بین المللی نیست. بلکه فرهنگ های متفاوت هر کدام معنایی متمایز به ساختار آنارشیک محیط بین المللی می بخشند. در فرهنگ کانتی ها همدیگر را بعنوان دوستان همدیگر شناسایی می کنند. نمونه این فرهنگ آنارشی را در اروپا مشاهده می کنیم.

در فرهنگ لاکه دولت‌ها رقیب یکدیگر محسوب می‌شوند که خاورمیانه بر اساس این فرهنگ قابل توصیف است و در فرهنگ هابزی دولت‌ها برای همدیگر دشمن محسوب می‌شوند. در نتیجه در فرهنگ لاکه دولت‌ها نسبت به رشد یا افزایش قدرت یکدیگر با ترس و حساسیت می‌نگرند، چرا که دولت‌ها رقاباتی امنیتی برای یکدیگر محسوب می‌شوند. در فرهنگ هابزی دولت‌ها به مراتب با حساسیت بیشتری به رشد یکدیگر می‌نگرند و تحدیدات بیرونی بیشتری را بر علیه رشد یکدیگر ایجاد می‌کنند. در فرهنگ کانتی دولت‌ها در واقع یک جامعه امنیتی را شکل می‌دهند که در آن انتظار جنگ‌های بین‌المللی از سیستم رخت بر بسته است بنابراین به همکاری با یکدیگر روی می‌آورند. لذا در یک محیط کانتی رشد یا افزایش قدرت دولت‌ها سبب ترس دیگر دولت‌ها نخواهد شد.

بنابراین دولت‌ها در تقلائی افزایش محدودیت‌ها و تنگناهای بیرونی برای رشد یکدیگر نیستند. اما این دولت‌ها در محیط کانتی نسبت به دیگر دولت‌هایی که خارج از فرهنگ یا محیط کانتی هستند با حساسیت بیشتری می‌نگرند. بر اساس فرهنگ سه‌گانه‌ای که ونت از آنارشی تصویر می‌کند. تحول محیط بین‌المللی امکان‌پذیر است و هنگامی که فرهنگ لاکه آنارشی جایگزین فرهنگ هابزی شود همکاری‌های بین‌المللی افزایش یافته و از شدت ترس دولت‌ها نسبت به یکدیگر کاسته می‌شود و اگر فرهنگ کانتی جایگزین فرهنگ لاکه شود همکاری‌های بین‌المللی به مراتب افزایش خواهد یافت و رقابت‌های امنیتی در بین دولت‌ها رنگ خواهد باخت. گرچه چنین تحولی در فرهنگ آنارشی به سادگی رخ نخواهد داد. در سنت تکوین‌گرایانه، ونت به بدبینی شناخته نشده است. تکوین‌گرایان بدبین بر جنبه‌های تعارض آمیز ایده‌ها و ساختارهای معنایی تاکید بیشتری دارند، آنها باور دارند که هویت‌ها و ایده‌ها به سختی تغییر می‌کنند و بدگمانی‌های عمیقی که بین دولت‌ها وجود دارد به کندی متحول می‌شود لذا افزایش تعامل دولت نمی‌تواند ضرورتاً زمینه‌های دوستی را افزایش دهد (Adler, 1997:88).

نظریه اجتماعی سیاست بین الملل ونت هم چنین یک نظریه ساختارگرایانه محسوب می شود که به ساختار آنارشیکی بین المللی پرداخته است. در سنت تکوین گرایی روابط بین الملل به تحلیل سیاست بین المللی بر اساس سطح تحلیل واحدها یا دولت ها نیز پرداخته شده است که بر اساس آن دولت ها و نه ساختار آنارشیکی بعنوان نقطه آغاز درک رفتارهای بین المللی در تمرکز پژوهش ها جای گرفته است. کاتزنشتاین و یا تدهوف از این منظر به بررسی سیاست های امنیتی و سیاست خارجی دولت ها پرداخته اند (Sampson, 2002: 432). در سطح واحدها باور تکوین گرایان بر اینست که هویت هر دولت، رفتار آن دولت را در عرصه بیرونی شکل می دهد و دولت هایی که هویت هایی متعارض دارند در رفتارشان نسبت به یکدیگر به تنش و خصومت روی می آورند و دولت هایی که هویت هایی مشابه و مشترک دارند نسبت به یکدیگر دوستانه رفتار خواهند کرد.

بنابراین رشد یا افزایش قدرت یک دولت سبب افزایش خصومت ها با دولت های خواهد شد که هویتی متعارض با دولت در حال رشد دارند. تکوین گرایان خوشبین باور دارند که تعاملات دولت ها به دگرگونی نگرش های خصمانه کمک می کند و با توسیع ارزش های مشترک زمینه هایی شکل می گیرد که دولت ها کمتر نگران رشد یا افزایش قدرت یکدیگر باشند از سویی تکوین گرایان بدبین گسترش تعاملات بین المللی را نه تنها سبب گسترش دوستی ها نمی دانند، باور دارند که گسترش تعاملات در بین دولت هایی که هویت هایی متعارض دارند سبب بروز بیشتر کشمکش ها و تعارضات بین المللی خواهد شد (Guzzini and Leander, 2001: 32). (38) بر این اساس ساختار اجتماعی نظم کنونی بین المللی بر اساس ارزش ها و هویت لیبرال تکوین یافته و قوام گرفته است و لذا رشد دولت هایی با هویت غیر لیبرال با حساسیت قدرت های غربی و بویژه ایالات متحده مواجه خواهد شد.

۵. قدرت های نوظهور و نهادهای موسس جامعه بین المللی

ایده جامعه بین المللی در مرکز توجه مکتب انگلیسی جای دارد. هدلی بال جامعه بین المللی را یک جامعه آنارشیکی می خواند و بر این است که جامعه بین المللی نظم

را، تحت آناژشی شکل می‌دهد. هدلی بال در بررسی جامعه بین‌المللی به نهادها توجه دارد و بین دو دسته از نهادها تمایز قائل می‌شود. نهادهای اولیه و نهادهای ثانویه. نهاد های اولیه نهادهایی هستند که نقش تاسیسی در شکل‌گیری جامعه بین‌المللی دارند. به عبارتی نهادهایی هستند که جامعه بین‌المللی را بوجود آورده‌اند از چشم‌انداز مکتب انگلیسی، دولت، دیپلماسی و جنگ از نهادی اولیه محسوب می‌شوند. که نقشی تاسیس‌کننده در شکل‌گیری جامعه بین‌المللی داشته‌اند. نهادهای ثانویه نهادهایی هستند که پس از شکل‌گیری جامعه بین‌المللی بوجود آمده‌اند و دولت‌ها نقشی تعیین‌کننده در پیدایش و شکل‌گیری این نهادها داشته‌اند. در چشم‌انداز مکتب انگلیسی نهادها چه اولیه و یا ثانویه در تطور تاریخ و به کندی تغییر می‌کنند. نهادهای اولیه هم موسس بازیگران هستند و هم موسس قواعد بازی یعنی هم بازیگران و هم قواعد بازی را ایجاد می‌کنند و رفتارهای مشروع و نامشروع را تعریف می‌کنند. این نهادهای اولیه از قبیل حاکمیت، حقوق بین‌الملل، توازن قوا، جنگ، سنگ بنای جامعه بین‌المللی هستند و نهادهای ثانویه از جمله شامل رژیم‌های بین‌المللی و سازمان‌های بین‌حکومتی می‌شوند که توسط دولت‌ها ایجاد می‌شوند (Xuetong and Qi, 2012:22). نهادها ممکن است با یکدیگر تعارض داشته باشند. منازعه میان نهادهای موسس جامعه بین‌المللی و تحول‌کند آنها نیروی محرک تغییر در نظم بین‌المللی است. نهادها در طول زمان ممکن است سبب تقویت یا تضعیف یکدیگر شوند.

در طی چند سده گذشته به مرور نهاد بردگی پس از قرن‌ها منسوخ شده است و یا نهاد استعمار که تا میانه سده بیستم نامشروع و سپس منسوخ شد. نهادهای جدیدی نیز در طی چندین قرن از جمله نهاد اقتصاد بازار و نهاد حقوق بشر و دمکراسی قوام‌یافته و شکل‌گرفته‌اند. گویا حول این تعارضات، مکتب انگلیسی میان کثرت‌گرایی و همبستگی‌گرایی تقسیم شده است (Yongjinand Buzna2012:16).

درحالی که کثرت‌گرایانی چون هدلی بال و مارتین وایت بر نهادهای سنتی تاکید کرده‌اند همبستگی‌گرایان بر نهادهای جدیدتری چون حقوق بشر و دمکراسی،

اقتصاد بازار تاکید دارند. جامعه بین‌المللی نخست در غرب پیدایش یافته و سپس در طول چندین قرن به سراسر جهان گسترش یافته است (Bull and Watson, 1984). دولت‌ها یا نسبت به این جامعه بین‌المللی تجدید نظر طلب هستند و یا این که از وضعیت موجود رضایت دارند و شیوه‌هایی را که جامعه بین‌المللی را متشکل می‌کنند. یکی از این سه شیوه است. تشکل جامعه بین‌المللی یا بر اعتقاد ایده‌ال‌گرایانه مبتنی است. یا بر محاسبه منافع خودخواهانه و یا بر زور و اجبار است که پایدار مانده است. پیوستن به جامعه بین‌المللی نیز به معنی پذیرش و رعایت قواعد و هنجارهای رفتاری جامعه بین‌المللی است. از این چشم‌انداز دولت‌های تجدید نظر طلب دولت‌هایی هستند که اعتقاد و باوری به نهادهای مؤسس جامعه بین‌الملل یا نهادهای ثانویه یا برخی از آنها ندارند. رشد و افزایش قدرت دولت‌ها در پیوند با شیوه حضور آنها در جامعه بین‌المللی قرار می‌گیرد. دولت‌هایی که نسبت به نهادهای غالب جامعه بین‌المللی اعتقاد یافته و نهادهای غالب جامعه بین‌المللی را ایده‌ال یافته‌اند، رشد و افزایش قدرت‌شان با کمترین محدودیت‌های بیرونی مواجه خواهد شد. رشد و افزایش قدرت دولت‌هایی که از سر محاسبه به جامعه بین‌المللی پیوسته‌اند با دشواری‌های بیشتری مواجه خواهد شد و جامعه بین‌المللی بیشترین محدودیت‌ها را بر دولت‌هایی تحمیل خواهد کرد که از سر اجبار به جامعه بین‌المللی پیوسته باشند. رشد این گونه دولت‌ها حساسیت تولید خواهد کرد و موجب افزایش رقابت‌های امنیتی خواهد شد (Buzan, 2010:13). اگر دولت‌ها به نهادهای جامعه بین‌المللی اعتقاد و باوری ایده‌ال داشته باشند رشد این دولت‌ها تحریک‌آمیز نخواهد بود و اگر دولت‌ها نهادهای موجود را بر اساس محاسبه خودخواهانه و ابزاری پذیرفته باشند افزایش قدرت آنها سبب افزایش رقابت‌های امنیتی خواهد شد و اگر تنها از روی اجبار به پذیرش نهادهای کنونی مبادرت کرده باشند رشد آنها با حساسیت بیشتری برای دولت‌های حافظ وضع موجود همراه خواهد بود. برای مثال در خصوص چین بوزان باور دارد که چین باور یا اعتقادی به اقتصاد بازار یا حقوق بشر ندارد و بر حسب محاسبه و منافع ابزاری است که اقتصاد بازار را پذیرفته لذا رشد چین در

دهه‌های پیش رو با چالش همراه خواهد بود. چالش‌هایی برای جامعه بین‌المللی غرب محور و چالش‌هایی برای چین بعنوان یک قدرت نوظهور که در حال رشد و افزایش قدرت است (Buzan and Cox, 2013:23). بطور کلی از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل افزایش قدرت یک دولت هنگامی که سبب ترس دیگر دولت‌ها شود دیگر دولت‌ها به تقلای اعمال محدودیت‌هایی بیرونی بر علیه دولت در حال رشد مبادرت می‌کنند. این محدودیت‌ها شامل استراتژی‌های مقابله جویانه است، از جمله استراتژی شناخته شده موازنه قدرت، جنگ پیشگیرانه، مهار، اعمال تحریم و یا ترکیبی از استراتژی‌ها برای وادار کردن قدرت در حال رشد به همگرایی با نظم بین‌المللی مستقر است. بنابراین دولت‌ها استراتژی‌های گوناگونی در دسترس دارند که می‌توانند با بکارگیری آنها مانع از رشد فزاینده یک دولت تهدید آمیز شوند. نظریه‌های رئالیستی صرف افزایش قدرت یک دولت یا ترکیب آن با دیگر مولفه‌های تهدید آمیز را عامل مقابله جویی دیگر دولت‌ها می‌دانند. نظریه‌های لیبرال به تحولاتی توجه می‌نمایند که به دولت‌ها اجازه داده است بدون تهدید دیگران رشد یابند. این نظریه‌ها بر این باورند که تمرکز بر افزایش تسلیحات حساسیت زاست و دولت‌ها به جای آن می‌توانند اهداف توسعه اقتصادی را در صدر سیاست هایشان قرار دهند و فارغ از محدودیت‌های احتمالی از فرصت‌های جهانی برای توسعه داخلی خویش بهره برداری نمایند، گرچه نورئالیسم نیز به رونق اقتصادی کشورها به مثابه یک ضرورت امنیتی برای بقا می‌نگرد. نظریه‌های تکوین‌گرا ارزش‌ها و هویت‌های دولت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند و رشد دولت‌ها را هنگامی که با ارزش‌ها و هویت‌های متعارض همراه است حساسیت زا می‌دانند و مکتب انگلیسی به نهادها و هنجارهای جامعه بی‌المللی و جهت‌گیری دولت در حال رشد نسبت به آنها توجه می‌کند و افزایش قدرت دولت‌هایی را حساسیت زا می‌داند که بر حسب اعتقاد یا ایده ال نهادهای جامعه بین‌المللی را نپذیرفته‌اند (Hagström, 2010:33).

در ادامه به بررسی رهیافت تلفیقی رشد صلح آمیز می‌پردازیم. دگرگونی‌ها و تحولاتی در جهان معاصر ما بوجود آمده است که مسیر رشد صلح آمیز را هموارتر

کرده است. نخست به مفهوم رشد صلح آمیز و سپس دگرگونی‌های روابط بین‌الملل و سپس به مشخصه‌های رشد صلح آمیز پرداخته خواهد شد.

۶. رشد صلح آمیز در سیاست بین‌المللی

افزایش قدرت یک دولت ممکن است با یکی از سه پیامد، جنگ، صلح سرد و یا صلح گرم همراه باشد. جنگ به معنای جنگ بین دولتی است. صلح سرد به معنای ثبات بر اساس رقابت قدرت و بازدارندگی متقابل است و صلح گرم براساس همکاری و اعتماد متقابل استوار است (Kupchan, 2001:23). مطالعه رشد قدرت‌های بزرگ در تاریخ روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که جنگ یک هنجارتاریخی است و افزایش قدرت دولت‌ها بویژه انتقال قدرت در سیستم بین‌المللی غالباً با جنگ همراه بوده است بگونه‌ای که از ۱۶۴۸ تا ۱۹۴۱ بطور متوسط هر ۳۰ ماه یک بار یک جنگ در سیستم بین‌المللی رخ داده است (Holsti, 2004:7).

رشد صلح آمیز به معنای افزایش قدرت یک دولت است به شیوه‌ای که با صلح گرم همراه باشد. رشد صلح آمیز به این معناست که قدرت در حال رشد بتواند بدون خصومت‌های عمده با قدرت‌های بزرگ و همسایگان جایگاه و وضعیت بین‌المللی - اش را ارتقاء دهد. رشد صلح آمیز یک فرایند دوگانه است که در آن یک دولت در حال رشد خود را با هنجارها و قواعد جامعه بین‌المللی منطبق می‌سازد و در همان هنگام دیگر قدرت‌های مستقر تغییراتی در این قواعد و ساختارها بوجود می‌آورند و برای پذیرفتن قدرت جدید قواعد و ساختارهای نظم را تعدیل می‌کنند. در جهان کنونی به نظر می‌رسد که تغییر در تکنولوژی نظامی و منابع ثروت رقابت‌های امنیتی را تلطیف کرده است و امکان رشد صلح آمیز و انتقال صلح آمیز قدرت را در سطح سیستم بین‌المللی نسبت به گذشته آسان تر گردیده است (Sørensen, 2009:23). سلاح‌های هسته‌ای شانس تغییرات سیستمی در توزیع قدرت را فارغ از جنگ افزایش داده است به گونه‌ای که شاهد شکل‌گیری عصر صلح قدرت‌های بزرگ هستیم. هزینه‌های بکارگیری سلاح‌های هسته‌ای احتمال اجتناب هژمون و قدرت‌های نوظهور را از تعارضات سخت بر سر قدرت افزایش داده است.

سلاح‌های هسته‌ای قدرت‌های بزرگ هسته‌ای را محتاط تر کرده است و خویشتن دarter و لذا به کاهش احتمال وقوع جنگ‌های بزرگ انجامیده است. تغییر در منابع قدرت دولت‌ها نیز از احتمال افزایش رقابت‌های شدید امنیتی در سیستم بین‌المللی کاسته است. از طرفی هزینه‌های فتح و اشغال دیگرها امروز بسیار بالاتراز دستاوردهای آن است (Sørensen, 2006:16). تفوق اقتصادی امروزه از فن‌آوریهای پیشرفته و ارتباطات نشات می‌گیرد و برخلاف قرن‌های هجدهم و نوزدهم از زمین و نیروی کار ناشی نمی‌شود. سطح بالای تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی و تسهیل تولید و صادرات معطوف به اقتصاد جهانی هزینه‌های رقابت‌های ژئوپولیتیکی را افزایش داده است. تغییر در رویه‌ها و سیاست‌ها یکی دیگر از عواملی است که امکان رشد صلح آمیز دولت‌ها را تقویت کرده است. از سویی جنگ بعنوان یک هنجار تاریخی مشروعیت خود را از دست داده است و هزینه‌های مادی و غیر مادی جنگ افزایش یافته است. بر این اساس تحولاتی که در عرصه بین‌المللی رخ داده است امکان رشد صلح آمیز تقویت شده است.

بر این اساس در جهان معاصر چنانچه دولت‌ها در سه زمینه تصور خیرخواهانه از یکدیگر، مشروعیت و توافق بر سر نظم بین‌المللی در سطوح محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مشابه باشند امکان رشد مسالمت آمیزشان بیشتر است. در مقیاس سیستم بین‌المللی کنونی دولت‌های در حال رشد و دولت‌های حافظ نظم بین‌المللی اگر تصویری خیرخواهانه از یکدیگر داشته، مشروعیت نظم بین‌المللی را پذیرفته و بر سر قواعد و هنجارهای نظم با قدرت‌های حافظ نظم توافق داشته باشند، رشدشان موجد مقابله‌جویی‌ها نیست.

۱-۶. تصور خیرخواهانه

رنالیست‌ها و نهادگرایان نئولیبرال باور دارند که کیفیت قدرت و نه صرف کمیت آن است که حساسیت زاست. دولت‌ها به ارزیابی نیت و قابلیت‌های دولت‌های مجاورشان می‌پردازند. در بررسی والت دولت‌ها بر علیه تهدید آمیزترین دولت است که موانع و محدودیت‌های مقابله جویانه ایجاد می‌کنند و نه صرف قدرتمندترین

دولت. رئالیسم کلاسیک بین دولت‌های حافظ وضع موجود و دولت‌های تجدید نظر طلب تمایز ایجاد می‌کرد. رئالیسم و نهادگرایی نئولیبرال هر دو فرض بر این دارند که همگی دولت‌ها خصوصیت‌های لایتغیری دارند و فشارهای ساختار آنارشیکی است و نه عوامل درونی است که دولت‌ها را ناگزیر از جستجوی قدرت می‌کند (Jervis, 1978:3). تغییر در میزان قدرت پیامد رشد درونی دولت‌ها و یا اتحادهای بیرونی است و تنها میزان قدرت دولت‌هاست که تغییر می‌کند و خصوصیت‌های اساسی واحدها لایتغیر است. نهادگرایان نئولیبرال باور دارند که نهادها رقابت بر سر قدرت را تلطیف می‌نمایند و دولت‌ها را قادر می‌نمایند که برای افزایش منافع به همکاری‌های بین‌المللی مبادرت نمایند. اما همکاری بین‌المللی در بین دولت‌های خود پرست و اتمیستیک تحت ساختار آنارشیکی پایدار نمی‌ماند. این توضیحات برای تبیین تحولات کنونی سیاست بین‌الملل کافی نیست. روابط ایالات متحده و اتحادیه اروپا برغم عدم تقارن در قدرت و فقدان یک تهدید مشترک پایدار باقی مانده است و دور از یک سیستم مبتنی بر خودیاری و سیاست قدرت کار می‌کند. دولت‌های امریکای شمالی و اروپایی نه تنها از افزایش قدرت یکدیگر بیمناک نیستند بلکه نگرشی مثبت به افزایش قدرت یکدیگر دارند. مفهوم خصوصیت‌های خیرخواهانه بهترین یاری‌گر ماست برای تبیین این مسئله و برای توضیح این که چه چیزی در پس این همکاری‌های عمیق نهفته است. دگرگونی در هویت‌های این دولت‌ها موجب یک تغییر رادیکال در فهم دولت‌های اروپایی و امریکایی از قدرت یکدیگر شده است (Acharya, 1997:328).

دولت‌ها هنگامی که تصویری خیرخواهانه از یکدیگر داشته باشند نسبت به یکدیگر با اعتماد متقابل می‌نگرند. چهار مکانیزم بر شکل‌گیری تصور خیرخواهانه دولت‌ها نسبت به یکدیگر تاثیر می‌گذارد. وجود یک تهدید مشترک که همکاری بین‌هژمون و دولت در حال رشد را تسهیل و پرجذبه می‌کند. دوم محدودیت‌های استراتژیکی هستند که به دولت‌ها اجازه می‌دهند که نیات یکدیگر را تهدید آمیز تصور نکنند سوم وجود هویت مشترک و علائق عاطفی است که تکوین متقابل نیات

خیرخواهانه را امکان پذیر می‌کند. چهارم فرهنگ و ارزش‌های مشترک است که نگرش‌های دولت‌ها را نسبت به یکدیگر شکل می‌دهد. این چهار مولفه بر تصور دولت‌ها از یکدیگر تاثیر می‌گذارد (Kupchan, 2010:44)

۶-۲. توافق برسر نظم

اگر هژمون و دولت‌های در حال رشد بخواهند که تغییرات با صلح همراه باشد، باید برسر اصول و قواعد نظم بایکدیگر به توافق برسند و در مورد چشم انداز نظم آینده اجماع نظر داشته باشند. نظم بین‌المللی اگر برآمده از چانه زنی و توافق اصولی بر سر هنجارها و نهادها باشد بادوام تر از نظمی است که از سوی یک ابرقدرت و با اجبار بردیگر دولت‌ها تحمیل می‌شود. مسئله همواره برای دولت‌ها صرف افزایش قدرت نیست آنها ایده‌هایی دارند که شناسایی این ایده از سوی قدرت‌های موجود اهمیت دارد. نظم بین‌المللی به مثابه رفتار الگومند در درواپ بین‌الملل است. نظم بین‌المللی صرفاً بر اساس سلسله مراتب قدرت شکل نمی‌گیرد بلکه نظم بین‌المللی یک بعد هنجاری قوی دارد (Adler, 1997:43). نهادها، هنجارها، ایده‌ها و توزیع قدرت در چگونگی شکل‌گیری نظم بین‌المللی نقشی اساسی دارند. هژمون و دولت‌های در حال رشد چنانچه در خصوص ابعاد هنجاری، معنایی، سلسله مراتبی و نهادی نظم بین‌المللی توافق داشته باشند افزایش قدرت دولت‌های نوظهور با حساسیت‌های به مراتب کمتری همراه خواهد بود و اگر این مولفه‌ها با تصویر خیرخواهانه از نیت یکدیگر پیوند برقرار کند و رشد قدرت نوظهور مشروع تلقی شود، افزایش قدرت صلح آمیز خواهد بود (Kupchan, 2001:68).

۶-۳. مشروعیت

رشد و انتقال صلح آمیز قدرت علاوه بر شناسایی نظم بین‌المللی و توافق بر سر آن و هم چنین تصور خیرخواهانه دولت در حال رشد و قدرت‌های حافظ نظم از نیت یکدیگر هم چنین به مشروعیت نظم بستگی دارد. مشروعیت اجماع در خصوص نظم را تسهیل می‌کند و نظم را بادوام می‌کند (Kupchan, 200:68). دامنه و گستره و هم چنین سطح نهادینگی مشروعیت نظم بین‌المللی اهمیت دارد. پذیرش مشروعیت

نظم بین‌المللی بر نوع استراتژی‌هایی که دولت‌ها برای کسب قدرت در پیش می‌گیرند تأثیر می‌گذارد. چرا یک هژمون در حال رشد و یا یک دولت کوچک‌تر باید ویران کردن نظم مستقر بین‌المللی را هدف کلان خود تصور کند. پاسخ به این پرسش به مسئله مشروعیت نظم بین‌المللی بستگی دارد. دولت‌ها گاهی برای توجیه هزینه‌های مخالفت با قدرت‌های بزرگ جهانی است که مشروعیت نظم را به چالش می‌کشند. غالباً دولت‌های ناراضی بر این باورند که نظم را اگر خودشان طراحی کنند، نظمی بهتر خواهد بود که هم بازتاب ارزش‌هایش خواهد بود و هم اینکه بهتر می‌تواند امور بین‌المللی را سامان ببخشد (Jonston, 1996: 251-254). دولت‌های در حال رشد برای برخورداری از مزیت‌های نظم مستقر گاهی به ریا متوسل می‌شوند، این‌گونه که برای بهره‌مند شدن از فرصت‌های نظم موجود برای رشد، قواعد و هنجارهای نظم را رعایت می‌کنند بدون آنکه اعتقادی به آنها داشته باشند. این مسئله ریشه در هزینه‌های مخالفت صریح دارد. که همواره با این مخاطره مواجه است که در طول زمان توسل قدرت در حال رشد به کانال‌های مشروع، به تدریج سبب جامعه پذیرش در متن نظم مستقر بین‌المللی شود. مشروعیت‌نگامی حاصل می‌شود که هژمون و دولت‌های در حال رشد نه تنها بر سر قواعد و سلسله مراتب نظم توافق دارند بلکه بر سر اصول هنجاری نظم نیز اجماع دارند و اصول هنجاری ریشه در ارزش‌ها دارد (Finnemore, 2009: 60). هنگامی که ارزش‌های ریشه‌ای نظم بین‌المللی باور ایده‌آل هژمون و قدرت‌های در حال رشد باشد رشد حساسیت زایی خود را از دست می‌دهد. مشروعیت موجب می‌شود که یک حس ما بودگی شکل بگیرد و به نظم این قابلیت را می‌دهد که با تغییرات جدید منطبق شود (Kupchan, 2010: 232). مشروعیت پایه‌های اجتماعی نظم را گسترش می‌دهد و چارچوب فراتری برای نظم ایجاد می‌کند و انتقال آرام قدرت را تسهیل می‌کند.

نتیجه‌گیری

شواهد تجربی و چشم‌اندازهای تئوریک بیانگر حساسیت‌زایی رشد یا افزایش قدرت دولت‌هاست. انتقال قدرت در سطح سیستم بین‌المللی غالباً با خشونت همراه بوده است. در سطح سیستم‌های منطقه‌ای و حوزه‌های محلی نیز رشد یا افزایش قدرت دولت‌ها غالباً موجب جنگ و بی‌ثباتی شده است. جنگ و بی‌ثباتی وجه غالب رشد در سیاست بین‌الملل بوده است اما برخی از دولت‌ها در سطح سیستم جهانی و یا در مقیاس‌های کوچکتر منطقه‌ای و محلی به شیوه‌ای صلح‌آمیز رشد یافته‌اند. انتقال قدرت از بریتانیای کبیر به ایالات متحده به شیوه‌ای صلح‌آمیز انجام گرفت و رشد آلمان و ژاپن در نیمه دوم قرن بیستم بر خلاف نیم قرن پیش از آن بدور از جنگ انجام گرفت. در مقیاس‌های محلی رشد کره جنوبی در قیاس با رشد کره شمالی دو الگوی متفاوت از رشد را به نمایش گذاشته‌اند. رشد برخی از دولت‌ها در محیط بین‌المللی به مراتب دشوارتر است و رشد برخی نیز با دشواری‌های کمتری مواجه است. دولت‌ها هنگامی که رشد آنها برای قدرت‌های بزرگ که از وضع موجود حفاظت می‌کند تهدیدآمیز باشد با محدودیت‌های بیشتر بیرونی برای افزایش قابلیت‌های خویش مواجه می‌شوند. متغیرهایی که موجب می‌شود که افزایش قدرت یک دولت حساسیت‌زایی بیشتری داشته باشد و یا این که با حساسیت بیرونی کمتری مواجه شود شامل مولفه‌های میزان قدرت نسبی، مولفه‌های هویتی، معنایی و ایده‌ها و کیفیت جهت‌گیری قدرت نوظهور نسبت به قواعد، هنجارها و نهادهای اولیه و ثانویه نظم بین‌المللی است. یک دولت هنگامی که قابلیت‌هایش را در مقیاس سیستم بین‌المللی و یا یک سیستم منطقه‌ای یا محلی افزایش می‌دهد اگر از سوی دیگر دولت‌ها بویژه قدرت‌های بزرگ حافظ وضع موجود تهدیدآمیز تصور شود با واکنش‌های مقابله‌جویانه‌تری مواجه خواهد شد. قدرت‌های حافظ وضع موجود و دیگر دولت‌هایی که خود را با تهدید قدرت نوظهور جهانی، منطقه‌ای و یا محلی مواجه می‌بینند سعی می‌کنند که بر محدودیت‌های بیرونی این دولت‌ها بیفزایند. رشد هنگامی فاقد حساسیت است که صلح‌آمیز باشد. به عبارتی به ترس قدرت‌های

حافظ وضع موجود منجر نشود. قدرت‌های حافظ وضع موجود استراتژی‌های متفاوتی نسبت به دولت‌هایی در پیش می‌گیرند که رشد آنها تهدید را تلقی می‌شود و دولت‌هایی که رشد آنها تهدید را نیست این پژوهش به مثابه مقدمه ای در مجالی کوتاه بر مسئله رشد در سیاست بین الملل نگاشته شد. تجزیه و تحلیل بیشتر زوایای افزایش قدرت دولت‌ها و درک چرایی و چگونگی حساسیت زایی افزایش قابلیت‌ها و ظرفیت‌های یک دولت خاص هم چون جمهوری اسلامی ایران و شیوه‌های ممکن برای غلبه بر این محدودیت‌ها و موانع بیرونی به پژوهش‌های تفصیلی تری نیاز دارد. آنچه روشن است این است که دولت‌ها می‌بایست محدودیت‌های بیرونی خود را به خوبی بشناسند تا بتوانند استراتژی‌هایی موثر و موفق برای رشد برگزینند.



مخاطرات رشد
در سیاست بین الملل

منابع

الف - فارسی

لینل، ریچارد. اسمیت، مایکل. (۱۳۸۹)، دیدگاه‌هایی درباره سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

والترز، کنت. (۱۳۹۲). نظریه سیاست بین‌الملل، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ب - انگلیسی

Adler, Emanuel (1997) 'seizing the middle ground: constructivism in world politics', **European Journal of International Relations** 3(3):319-63.

Adler, Emanuel (2002) '**Constructivism and International Relations**', in Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Adler, Emanuel, and Michael Barnett (1996) 'governing anarchy: a research agenda for the study of security communities', **Ethics and International Affairs** 10:63-98.

Adler, Emanuel, (1998) **Security Communities**, Cambridge: Cambridge University Press.

Acharya, Amitav, (1997). Ideas, Identity, and Instiution-Building: from the ASEAN Way to the Asia-Pacific Way, **Pacific Review**, Vol,10,No,3,pp.319-346.

- Bull, Hedley, and Adam Watson, eds. (1984). **The expansion of international society**. Oxford University Press, USA.
- Buzan Barry (2010), China in International Society: Is 'Peaceful Rise' Possible? † **Chinese Journal of International Politics** 3 (1): 5-36.
- Buzan Barry and Cox Michael (2013) Editor's Choice: China and the US: Comparable Cases of 'Peaceful Rise'? **Chinese Journal of International Politics** 6 (2).
- Carr, E. H. (1964) **the Twenty Years Crisis, 1919–1939: An Introduction to the Study of International Relations**, New York: Harper and Row.
- Jervis, Robert (1978) "Cooperation under the Security Dilemma," *World Politics*, Vol.30, No. 2
- Gilpin, Robert (1981), **War and Change in World Politics** (Cambridge: Cambridge University Press.
- Johnston Alastair and Ross Robert (2004) **Engaging China the Management of an Emerging Power**, Rutldg.
- Janston, Ian. (1996). Cultural Realism and Strategy in Maoist China, in Peter Kazenestain, Ed. **The Cultur of National Security**, New York: Columbia University Press.
- Hagström Linus (2010). 'Power Shift' in East Asia? A Critical Reappraisal of Narratives on the Diaoyu/Senkaku Islands Incident in **Chinese Journal of International Politics** (autumn 2012) 5 (3): 267-297 Press.
- Kennedy, Paul (1987) **the Rise and Fall of the Great Powers**, New York: Random House
- Kupchan, Charles. (2012) **No One's World, The West, the Rising Rest, and the Coming Global Turn**, . Oxford University Press.
- Kupchan Charles. (2010) **How Enemies Become Friends The Sources of Stable Peace** .Princeton University Press.
- Kupchan Charles (2001) **Power in Transition: The Peaceful Change of International Order**. United Nations; First Edition edition (November 16, 2001)
- Finnemore Martha, (2009). "Legitimacy, Hypocrisy, and the Social Structure of Unipolarity," **World Politics** 61, 1: 58-85.
- Latham, Robert.(1993)"Democracy and war-making: locating the international liberal context." **Millennium-Journal of International Studies** 22.2: 139-164.
- Modelski George,(1987) **Long Cycles in World Politics** .London: Macmillan
- Mearsheimer, John (2003) **The Tragedy of Great Power Politics** .NewYork:W.W.Norton,.
- Mearsheimer, John (1995), "The False Promise of International Institutions," **International Security**, Vol. 19, No. 3 pp. 5–49.
- Morgenthau, Hans (1967) **Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace** .New York: Knopf,
- Ikenberry John (2002). **America Unrivaled: The Future of the Balance of Power**, Ithaca, N.Y.: Cornell University Press.

- Ikenberry John (2012) **Liberal Leviathan: The Origins, Crisis, and Transformation of the American World Order**. Princeton University Press.
- Ikenberry John (2005) Power and liberal order: America's postwar world order in transition, **International Relations of the Asia-Pacific**, 5(2).
- Ikenberry John (2001) **After Victory: Institutions, Strategic Restraint and the Rebuilding of Order after Major War**. Princeton, NJ: Princeton University Press, 30-45.
- Ikenberry John and Right Thomasw (2005), **Rising Powers and global institutions**, a Century Foundation.
- Guzzini, Stefano, and Anna Leander (2001) 'A social theory for International Relations: an appraisal of Alexander Wendt's disciplinary and theoretical synthesis', **Journal of International Relations and Development** 4(4):316-38.
- Guzzini, Stefano (1993) 'Structural power: the limits of neorealist power analysis', **International Organization** 47(3):443-78.
- Organski A. F. K (1958) book **World Politics**, New York: Knopf.
- Rosecrance Richard (1986) **The Rise of the Trading State: Commerce and Conquest in the Modern World**. Rutledge.
- Rosecrance Richard (2000) **The Rise Of The Virtual State Wealth And Power In The Coming Century**. Cambridge University Press.
- Rosecrance Richard (1977) **Action and Reaction in World Politics: International Systems in Perspective**, Cambridge University Press.
- Schweller Randall, (1993), "Tripolarity and the Second World War," **International Studies Quarterly**, Vol. 37, No. 1.
- Schweller Randall, (1992), "Domestic Structure and Preventive War: Are Democracies More Pacific?" **World Politics**, Vol. 44, No. 2 . pp. 235-69.
- Schweller Randall, (2006), **Unanswered Threats: Political Constraints on the Balance of Power**, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Sørensen, Georgen,(2006) 'What Kind of World Order? "The International System in the New Millennium"', **Cooperation and Conflict**, 41: 343-465
- Sørensen, Georgen (2009), Changes in 'Big and Important Things' in IR: Structural Realism and the Neglect of Idetionalsorces **International Relations**; 23; 223
- Stubbs, Richard, and Geoffrey RD Underhill, eds. (1994)**Political economy and the changing global order**. St. Martin's Press,.
- Sampson, Aaron Beers. "Tropical anarchy: Waltz, Wendt, and the way we imagine international politics." **Alternatives** (2002): 429-457.
- Toynbee, Arnold (1950) **War and Civilization** ,New York: Oxford University Press.
- Wright, Quincy, (1965) **A Study of War** (Chicago: University of Chicago Press).
- Walt, Stephen (1987) **The Origins of Alliances** ,Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Waltz, Kenneth (1979), **Theory of International Politics** (New York: McGraw Hill).



مخاطرات رشد
در سیاست بین الملل

Wendt. Alexander, (2003) Why a World State is Inevitable, **European Journal of International Relations**, Vol. 9, Iss. 4; Dec. 491.

Wendt. Alexander, (2003) **Social Theory of International Politics**, Cambridge University Press,

Xuetong Yan and Haixia Qi (2012), Football Game rather Than Boxing Match: China–US Intensifying Rivalry Does not Amount to Cold War Chinese **Journal of International Politics** 5 (2): 105-127

Zhang Yongjin and Buzan Barry (2012), Editor's Choice: The Tributary System as International Society in Theory and Practice Chinese **Journal of International Politics** 5 (1): 3-36.



فصلنامه علمی پژوهشی
سیاست جهانی،
دوره سوم، شماره اول،
بهار ۱۳۹۳

